جامعه‌شناسی

توضیح: درباره پیدایش جهان و انسان در میان نظریه پردازان و صاحبنظران دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است و آنچه در این باب در مطلب پیش رو ارائه شده، تنها یکی از این دیدگاه‌هاست و عرضه آن به معنای قبول آن یا نفی سایر نظرها نیست. بدیهی است صفحه اندیشه پذیرای سایر منظرهای علمی در این زمینه هست و از انتقادهای عالمانه استقبال می کند.

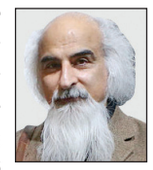

علیرضا کریمی صارمی

مدرنیته در عصری آغاز شد که جهان تشنه تحولی عظیم بود، خواهان دنیایی آزاد و به دور از هرگونه ابهام. این گسست تاریخی پیمایشی عظیم را رقم زد تا جهانی نو ساخته شود. در این فراز و فرودها تحولی شگرف نیز در تفکر و اندیشه رخ داد که تاثیرات آن تا به امروز باقی مانده است. اما سوالی مطرح می شود: آیا مدرنیته همچنان در جهان امروز پیشتاز است؟

روزی، روزگاری جهان

در ابتدای نگارش این مقاله برای رسیدن به مقصود لازم دانستم اشاره‌ای بر تاریخ جهان و پیدایش آن داشته باشم و سپس نظرات برخی از اندیشمندان بزرگ جهان را در این رابطه از نظر بگذرانم. روزی، روزگاری حدود سیزده و نیم میلیارد سال پیش ماده، انرژی، زمان و فضا شکل گرفت و بعد از آن در چهار و نیم میلیارد سال کره زمین به وجود آمد. چیزی نگذشت که نزدیک به ۳/۸ میلیارد سال پیش در سیاره زمین مولکول‌های معینی باهم تلفیق شدند و ترکیبات عظیم و پیچیده‌ای را به وجود آوردند که موجودات زنده نامیده شدند و این آغازی بود برای زیستن. «در آن زمان نه انسانی روی کره زمین وجود داشت و نه هیچ بشارتی از وجود انسانی در میان بود. در پایان عصر سوم، معجزه‌ای رُخ داد، میلیاردها شکل مختلفِ حیات جمع شدند و یکدیگر را پراکندند بدون اینکه استیلا و برتری نسبت به هم پیدا کنند تا دگرگونی اساسی رخ دهد. اما سرانجام انسان ظاهر شد، شعور و آگاهی خود را به هزاران نحو نشان داد و علم آفریده شد و خود را گسترش داد و عاقبت سر رشته جهان را به نحوی در دست گرفت که بسیار ستودنی است (۱).»

تولد انسان خردمند

قابل ذکر است آخرین نیاکان مشترک انسان و شامپانزه در شش میلیون سال پیش می زیستند و تکامل انسان در آفریقا و ساخت اولین ابزارهای سنگی در دو و نیم میلیون سال پیش صورت پذیرفت. دو میلیون سال پیش انسان از آفریقا به اوراسیا (۲) مهاجرت کرد تا سیر تکامل را طی کند. سپس در ۵۰۰ هزار سال پیش انسان‌های نئاندرتال در خاورمیانه و اروپا تکامل یافتند و از ۳۰۰ هزار سال پیش انسان استفاده از آتش را فرا گرفت. آنگاه در ۲۰۰ هزار سال قبل انسان خردمند در شرق آفریقا تکامل پیدا کرد و در ۷۰ هزار سال پیش، موجوداتی از گونه «انسان خردمند» دست به کار ایجاد ساختارهای پیچیده‌تری شدند که فرهنگ نامیده شد. انقلاب شناختی با ظهور زبان و بیان تخیلات، نویدبخش آغاز تاریخ بود و آن زمانی است که انسانِ خردمند از آفریقا بیرون آمد و روی کره زمین پراکنده شد. (۳) این سیر تکامل همچنان ادامه دارد تا جایی که اکنون پس از قدم گذاشتن بشر بر سطح کره ماه باید به انتظار حضور ابرانسان‌های ساخت بشر به جای انسان خردمند باشیم.

تمدن آغاز می شود

شاید ارایه این بخش از تاریخ پیدایش جهان، در آغازین بخش این مقاله کمی عجیب باشد اما لازم بود تا با پیش درآمدی بر تاریخ پیدایش سیر تحولات فکری انسان به صورت فرآیندی انکارناپذیر در تکامل مورد بررسی قرار گیرد زیرا تمدن آغاز می شود و با ایجاد نظم اجتماعی موقعیتی فراهم می شود تا خلاقیت فرهنگی و هنری نیز به منصه ظهور برسد. بایسته ذکر است ظهور تمدن هنگامی امکان پذیر است که هرج و مرج و ناامنی پایان یافته باشد تا انسان خردمند بدون ترس بتواند با آسودگی خیال در راه کسب علم و معرفت برای ایجاد زندگانی راحت تلاش کند. او یاد گرفت که بر اساس عقل و معرفت، برای رسیدن به فضیلت باید دارای نزاکت و فرهیختگی باشد که همانا تربیت بود. در این رابطه ویل دُورانت می گوید: «انسان به اهمیتِ تربیت واقف گشت زیرا تربیت وسیله‌ای است که مدنیت را از نسلی به نسل دیگر منتقل می سازد. (۴)»

از رنسانس تا انقلاب صنعتی و ظهور مدرنیته

انسان‌های اولیه در این سیر تکاملی به انسان‌های متمدن که همانا «دوراندیشانِ خط‌نویس» بودند از تقا یافتند. این انسانِ پیشتاز با سرعتی وصف‌ناپذیر برای ساختن دنیایی متفاوت گام‌هایی بلند برداشت چنانکه از اواخر سده پانزدهم میلادی به بعد تغییراتی اساسی در حوزه علم پدید آورد و موجبات حرکت نهضت علمی با سرعتی بسیار به جلو شد. با این جهش بزرگ، اختراعات و اکتشافات بسیاری نمایان گشت و ستارگان دانش طلوع کردند. در آن هنگام به واسطه اختراع فن چاپ، انتشار کتاب‌ها و رساله‌ها، بسیار سریع و آسان شد و جویندگان دانش آسوده شدند. این تغییرات بزرگ دوره تجدید حیاتِ علم و ادب و هنر یا رنسانس نامیده شد. (۵) رنسانس یا نوزایی، تحولی بزرگ و چند صدساله بود که از ایتالیا آغاز شد. پس از آن انقلاب صنعتی یکی دیگر از بزرگ‌ترین دگرگونی‌های تاریخ بشر در محدوده زمانی سال‌های ۱۷۶۰ تا ۱۸۴۰ میلادی در انگلستان رخ داد و از آن پس در طول سده‌های گذشته، انسان همواره به دنبال نوگرایی و خلاقیت بود و تلاش کرد با اختراعاتی، زندگانی را آسان‌تر کند تا شاید بتواند جهان بهتری داشته باشد. «از این رو در سده‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی که موسوم به قرون جدید و عصر علم و عقل و عصر ایده‌های نو است، افرادی ظهور کردند که نوآوری و در واقع انقلاب علمی و کاوش‌ها و پژوهش‌های علمی و فلسفی آنها منجر به خلق «پارادایم مدرنیته» شد که سرانجام جنبش روشنگری و روشنفکری اروپایی را به همراه آورد» (۶).

مدرنیته و مدرنیسم

اما در اینجا سوالی مطرح می شود که به واقع مدرنیته چیست و با مدرنیسم چه تفاوت‌هایی دارد؟ تعاریف مختلفی در این خصوص ارایه شده است هر چند که به گفته بابک احمدی در کتاب «معمای مدرنیته» تاکنون هیچ کس نتوانسته تعریفی نهایی، کامل، قطعی و ذات باور از واژه مدرن و از مفاهیمی که همراه آن مطرح می شوند همچون مدرنیته ارایه کند. اما شاید بتوان مدرنیته را شیوه‌ای برای زندگی جدید و نوسازی سنت‌ها و باورهای کهنه میان ملت‌ها در زمان حال دانست و مدرنیسم را به معنای نوگرایی و توسعه افکار نو و مدرن برای دور ریختن افکار کهنه و پوسیده دانست و به بیانی کامل‌تر باید گفت، مدرنیسم شکل بیرونی مدرنیته و مدرنیته هویت و روح مدرنیسم است.

اما در جاده بی‌انتهای فلسفه، اندیشه و سیر فکری بزرگان مدرنیته دیگران را بر آن داشت تا واژه مدرن را از گذشته تا به امروز «کنونی و امروزی» بدانند اما بخشی از جامعه، این کلمه را در مکالمات روزمره خود با این مضمون به کار می‌برند: «چیزی نو و امروزی که به جای چیزی کهنه که دیگر قابل قبول نیست، قرار گرفته باشد». از نظر تعدادی از نظریه‌سازان علوم اجتماعی نیز مشروعیت مدرن بودن یا مدرنیته از مقابله با سنت‌ها حاصل می‌شود. مفهوم تقابل امروز با گذشته، یا روبه‌روی هم قرار گرفتن پدیده‌های نو با امور کهن و سنت‌ها، به زمان‌های دورتر به سده شانزدهم میلادی برمی گردد. مساله رویارویی نو و کهنه، در هر دورانی از تاریخ به شکلی و تا حدودی وجود داشته است و در مواردِ

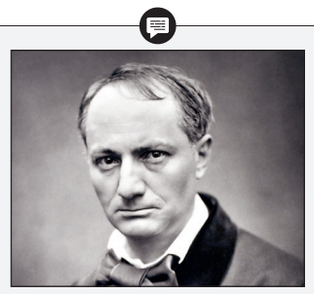

شارل بودلر معنای دقیق‌تری از آن را پیش کشید. او می گوید مدرن بودن یعنی درک این واقعیت که چیزهایی از زندگی کهنه در زندگی نوباقی مانده‌اند و ما باید با آنها بجنگیم. اما واژه مدرنیته که شاتوبریان به کار برده بود، ریشه در مفهومی رمانتیک داشت. رمانتیک‌ها این مساله را مطرح کرده بودند که «ما باید به روزگار خودمان تعلق داشته باشیم»

ناگزیر معنای آن را مورد توجه قرار داده است. حتی در جوامعی که فرهنگ و ویژگی‌های فرهنگی آنها کمترین تغییر و فراز و فرود را بنا به دانش محققین و تاریخ‌نگاران و پژوهشگران داشته‌اند، می‌توان تقابل نو و کهنه و ستایش تازگی و به روز بودن را یافت.

در زمانه ما، هر دین، آیین، نظریه و باوری به تازگی خود می‌بالد و با اثبات این منطق که جایگزین اندیشه‌ای قدیمی و از کار افتاده شده، درستی وجود خود را به رُخ می کشد. کلمه مدرن با چنین پیشینه‌ای از زبان فرانسوی به زبان‌های انگلیسی و آلمانی وارد شد و به تدریج واژگانی چون مدرنیست و مدرنیزه در سده هجدهم (در آثار روشنگران) و واژه مدرنیته در سده نوزدهم، پدید آمدند. در این میان در حوزه ادبیات نویسندگان مشهوری مانند شاتوبریان (۷) در ۱۸۴۹ م در خاطرات آن سوی گور، واژه مدرنیته را (احتمالا برای نخستین بار) به معنای «تازگی مسائل اجتماعی که با آنها رویاروییم» به کار بُرد. این واژه چندان مورد استفاده نبود تا در پایان سال ۱۸۶۳ م، شارل بودلر (۸) معنای دقیق‌تری از آن را پیش کشید. او می گوید مدرن بودن یعنی درک این واقعیت که چیزهایی از زندگی کهنه در زندگی نو باقی مانده‌اند و ما باید با آنها بجنگیم. اما واژه مدرنیته که شاتوبریان به کار برده بود، ریشه در مفهومی رمانتیک داشت. رمانتیک‌ها این مساله را مطرح کرده بودند که «ما باید به روزگار خودمان تعلق داشته باشیم». جووانی برشه (۹) و شماری از هم‌فکران او در میلان در سال ۱۸۱۷ م نوشته بودند که «هنرمند باید مدرن باشد» و مدرن بودن مسوولیت و وظیفه اوست. جیان دومنیکور امانیوزی (۱۰) در سال ۱۸۱۸ م اعلام کرده بود که «فرزند زمانه خود باش» (۱۱).

تولد هنر مدرن

در این هنگام پس از ظهور جنبش روشنگری در اروپا، مکتب‌ها، سبک‌ها و جنبش‌های ادبی و هنری نیز دچار تحولی شگرف شدند و نظرات جدیدی را بر اساس تغییرات ایجادشده در نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هنری زمانه خویش ابراز کردند. به‌طور مثال سال ۱۸۶۳ م را مبدا زمان آغازین هنر مدرن قرار داده‌اند و سبک امپرسیونیسم را نشانگر آغاز هنرهای مدرن یا نوین در حدود سال مذکور دانسته‌اند. (۱۲) چند سال بعد یعنی حدود سال ۱۸۷۰ م گروهی از هنرمندان جوان گرد ادوارد مانه نقاش جمع شدند و در سال ۱۸۷۳ م «شرکت سهامی هنرمندان نقاش، پیکره‌ساز و چاپگر با مسوولیت محدود» را تاسیس کردند. (۱۳) شاید این حرکت مهم باعث شد تا در دهه پایانی سده هجدهم، بسیاری از هنرمندان به جای تولید آثار هنری برای مشتریان پیشین خود، گسترده‌تر و آزادانه‌تر فعالیت کنند زیرا در آن زمان آکادمی‌های سلطنتی در پاریس، لندن و دیگر شهرهای بزرگ اروپا نمایشگاه‌های بزرگی را برپا می کردند که فقط اعضای آکادمی‌ها می توانستند در آن رویداد بزرگ هنری شرکت کنند.

پس از انقلاب فرانسه، آموزش هنر و اقتصاد هنر کم کم شکل دموکراتیک به خود گرفت. در آن زمان مجلس قانونگذاری فرانسه نمایش آثار را برای همه هنرمندان آزاد و از آن پس اختیارات آکادمی تنزل پیدا کرد. این امر باعث شد با توجه به تحولات پدید آمده، کم کم شکافی عمیق بین هنر رسمی مورد نظر آکادمی با هنرمندانی که آرمان‌هایی نوین را بنا نهاده بودند ایجاد شود. هر چند که آثار این هنرمندان نوگرا در آغاز به رسمیت شناخته نمی‌شد و تمامی نمایشگاه‌ها از نمایش آثار آنها خودداری می کردند اما عده‌ای اندک این آثار را محترم شمردند و برای حمایت آنان آثارشان را خریداری کردند. از آن زمان مشخصه اساسی هنر مدرنیسم به وجود آمد. بدین گونه هنرمند نقش تفسیرکننده را بر عهده گرفت، همان وظیفه‌ای که کشیش دیگر قادر به ایفای آن نبود. هنرمندان آن روزگار به مدد دستیابی به نگاهی نو و مدرن در راه خلق آثار هنری خویش از افق‌های جدید و مهارت‌های هنری بیش از گذشته آگاه شده بودند.

تاسیس موزه لوور

پس از مدتی دولت انقلابی فرانسه با توجه به رویکرد حاصله، موزه همگانی یا «موزه جمهوری» را تاسیس کرد. در سال ۱۷۹۳ م موزه لوور افتتاح و تمامی آثار هنری سلطنتی به آنجا منتقل شد. حال تمامی علاقه‌مندان به هنر به این آثار دسترسی داشته و امکان بررسی و مطالعه آثار بزرگان هنر نیز مهیا شده بود. این مکانی برای پرورش استعدادها بود که تحولات علمی و فناورانه، قلمروهای قبلا ناشناخته و ناممکن را به روی آگاهی جمعی گشود و معیارهای مورد قبول پیشین را بی‌اعتبار کرد.

«این تحولات در هنر در اواخر قرن نوزدهم نقش مهمی به عکاسی که قابلیتش را اثبات کرده بود محول کرد. تجربه عظیم، مهارت و تلاشی که تا آن هنگام برای شبیه‌سازی دقیق واقعیت لازم بود، به چند حرکت فنی با دست تقلیل یافت. گویی کار هنری در کل از کار کرد و معنای بازنمایانه خود محروم شده بود.» (۱۴) اکنون با توجه به آزادی هنر و فضای ایجاد شده جهت تغییراتی اساسی در دیدگاه هنرمندان نوگرا، هنر فرمایشی از اسارت قصرهای پادشاهی رهامی شود. هنرمند در پی یافتن درونیات خویش با کاوشی بزرگ، لایه‌های فکری جهان را می کاود و به دنبال قالبی نو برای بیانی نو می گردد. بنابراین هنرمند خود را رها از سنت و خرافات و دور از هنر کلاسیک و آکادمیک رها می‌سازد تا شاید به گفتمانی جدید دست یابد. در این سیر گفتمانی که اساسش را مدیون تحولات نیمه دوم سده نوزدهم در فلسفه، علم و فناوری، اقتصاد، سیاست و روابط اجتماعی باید دانست، چه گفتن و چگونه گفتنش باید نو می‌شد. هنرمند مدرن در ادامه سیر آزادی، از وابستگی‌های سیاسی و کلیسایی، خود را رها می‌بیند و تلاش می کند تا قابلیت‌های فکری خود را بروز دهد.

کنکاش در حوزه‌های خارج از غرب

از این رو یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های هنر مدرن، کنکاش در حوزه‌های فرهنگی و تمدنی خارج از فرهنگ و تمدن غربی شد. نمایشگاه بین‌المللی پاریس در سال ۱۸۶۷ م برگزار و بسیاری از چاپ نقش‌های ژاپنی به نمایش گذاشته شد و لفظ ژاپونیسم برای زیباشناسی ژاپن مورد توجه مجامع هنری پاریس قرار گرفت؛ بنابراین یکی از منابع مهم و تاثیرگذار در نگاه امپرسیونیست‌های فرانسه، امریکا و دیگر کشورها در اوایل شروع فعالیت‌شان، نقاشی و چاپ نقش‌های ژاپنی بود. در این راستا می توان تاثیرپذیری از فرهنگ غیرغربی توسط نقاش فرانسوی پُل گوگن از زندگی و فرهنگ ساکنان تاهیتی در آفریقا را نام برد. به گونه‌ای که در قرن بیستم هنرمندان مشهوری همچون پابلو پیکاسو (۱۵) و هانری ماتیس (۱۶) با الهام‌پذیری از صورتک‌ها و مجسمه‌های آفریقایی و فرهنگ اقوام کمتر شناخته‌شده جهان، به زبان و بیان خاص هنری خود رسیدند. (۱۷)

به این ترتیب می توان گفت که هنرمندان مدرنیست دچار تغییراتی در اندیشه، با استفاده از رنگ و فرم در تجلی هنر نو شدند. اینگونه با شروع مدرنیته تجربه‌های بی‌سابقه دیگری در هنر آغاز شد. در نقاشی از رئالیسمِ گوستاو کوربه (۱۸) و امپرسیونیسم کلود مونه (۱۹) تا اکسپرسیونیسم تجریدی جکسون پولاک (۲۰)، در ادبیات، کنار گذاردن روایتِ عینی در آثار ویرجینیا وُلف (۲۱) و جیمز جویس (۲۲) و صورت مثالی دادن به موضوع در آثار ارنست همینگوی (۲۳)؛ در

شاید بتوان از نظریه برخی صاحبنظران از جمله پُل دومان، منتقد ادبی بلژیکی - امریکایی که گفته است: «مدرنیته ضرورتا نو در برابر کهنه و حال در برابر گذشته است»، چنین نتیجه گرفت که همواره آن چیزی که امروز نو و جدید است فردا کهنه و قدیمی خواهد بود، پس جهان و اندیشه پیوسته در حال کهنه و نو شدن است.

موسیقی، اصوات نامتوازنِ آرنولد شوئنبرگ (۲۴) و آلبن برگ (۲۵) و ساختِ فاقدِ موضوع و بی ترتیب ایگور استراوینسکی (۲۶)، در آثارِ معماری نیز، مدرنیسمِ لوکوربوزیه (۲۷)، لودویگ میزوان دِر روهه (۲۸) و والتر گروپیوس (۲۹) نقشی بسیار مهم ایفا کرده است. (۳۰)

مدرن در سایر حوزه‌ها

شایان ذکر است که واژه مدرن در بخشی از تاریخ فلسفه که با دکارت آغاز شد و تا به امروز ادامه یافته به کار می‌رود هر چند که ممکن است منظور نویسندگان یا پژوهشگران علوم مختلف از به کار بردن واژه مدرن معنایی متفاوت باشد، در واقع می توان گفت هر نویسنده‌ای بیان ویژه خود را از این لغت در ذهن دارد. به‌طور مثال کاربرد واژه مدرن در سایر علوم، به خصوص پزشکی نسبت به ادبیات و هنر کاملا متفاوت است، زیرا آنچه برای یک هنرمند، مدرن و امروزی است برای یک پزشک یا یک دانشمند به روز و جدید نیست زیرا علوم مختلف همواره در حال نوسازی و پیشرفت هستند و دستاوردی که در یک دهه گذشته در علوم پزشکی، مدرن محسوب می‌شده امروزه کهنه و قدیمی است. پس می توان گفت که واژه مدرن در زمینه‌ای که به کار می‌رود معنا می‌یابد حتی توجه به پیشینه تاریخی نیز روشنگر معنای آن نیست. (۳۱) واژه مدرنیته در تقابل با گذشته و سنت، باعث ایجاد سوالات بسیاری در اذهان علاقه‌مندان شده است.

بابک احمدی در کتاب معمای مدرنیته سوال دیگری را نیز مطرح می کند: آیا می توان گفت امروزی‌ها به دلیل پیشرفت دانش بشری در چنان موقعیتی قرار گرفته‌اند که دیگر نیازی به سنت‌های کهن فکری خود ندارند؟ در پاسخ به این سوال بعضی از صاحبنظران معتقدند که تمدن‌های باستانی و فرهنگِ کهنِ ملت‌ها، همانند کودکی انسان و دوران مدرن، به مثابه ایام بلوغ جسمانی و فکری انسان است. اما نظر برنارد شارتری (۳۲) که جان سالزبری (۳۳) نویسنده سده دوازدهم آن را نیز تکرار کرده است، در بحث باستان‌گرایان و مدرن‌ها چنین گفته است که ما امروزی‌ها، همچون کوتوله‌هایی هستیم که بر فراز شانه غول‌ها یعنی بزرگان فرهنگِ کهن ایستاده‌اند و از این رو شاهد چشم‌اندازی هستیم گسترده‌تر از آنچه خود غول‌ها می‌بینند. هرچه هم‌سازندگان فرهنگ باستان را از سازندگان فرهنگ امروز بزرگ‌تر بدانیم، باز نمی‌توانیم انکار کنیم که امروزی‌ها از تمامی دانش و بینش آنان بهره می‌برند و خود نیز چیزی، حتی اندک، بدان می‌افزایند. (۳۴)

همواره در حرکت

آنچه به نظر می‌رسد مدرنیته در یک سیری دورانی در حال چرخش است زیرا از آغازین تاکنون، همچنان در حرکت است. شاید بتوان از نظریه برخی صاحبنظران از جمله پُل دومان، منتقد ادبی بلژیکی - امریکایی که گفته است: «مدرنیته ضرورتا نو در برابر کهنه و حال در برابر گذشته است»، چنین نتیجه گرفت که همواره آن چیزی که امروز نو و جدید است فردا کهنه و قدیمی خواهد بود، پس جهان و اندیشه پیوسته در حال کهنه و نو شدن است. حال چگونه می‌توان گفت که دوران مدرنیته تمام شده است در صورتی که اندیشه‌های گذشته که در زمان خود مدرن محسوب می‌شدند پس از چند صباحی کهنه تلقی می‌شوند و مسلما اندیشه‌های مدرن امروز نیز، فردا کهنه خواهند بود.

با تمام این تفاسیر باید اذعان کرد که مدرنیته از جهان غرب آغاز شد و برای آنان ثمره فراوانی داشت هر چند که در نظریه‌های ارایه‌شده تناقض بسیار است اما مدرنیته دنیای غرب را دگرگون کرد. هر چند کشورهای دیگر نیز به اندازه سطح ارتباط‌شان با دنیای غرب از مدرنیته بهره بردند اما برخی عوامل داخلی در آن کشورها جهت توسعه خرافه‌پرستی برای منافع شخصی تلاش کردند تا ملت خویش را در بستری سنتی و کهنه نگهدارند. البته مدرنیته را باید هم از جنبه‌های مثبت و هم منفی مورد ارزیابی قرار داد ولی آنچه بسیار حائز اهمیت است بحث آزادی فردی و دموکراسی در مدرنیته است. از این رو مدرنیته را نمی‌توان انکار کرد زیرا اندیشیدن را نمی‌توان کتمان کرد. جامعه‌ای که می‌اندیشد همواره به دنبال نوگرایی در تفکرات و زندگی خویش است زیرا او چاره‌ای ندارد جهان در مسیری پیشرو با سرعت در حال حرکت است. ایستایی و سکون، موجبات عقب‌ماندگی را در پی خواهد داشت. از این رو ضروری است که هر ملتی با حفظ فرهنگ و ویژگی‌های فرهنگی خود، در دنیای مدرن همگام با جهان گام بردارد تا تمامی شاخصه‌های یک کشور پیشرو را ایجاد کنند.

چهره نگاره استفان مالارمه شاعر نوگرای فرانسوی اثر ادوارد مانه نقاش مدرن فرانسوی قرن نوزدهم

مدرنیته، ایستایی یا تداوم؟

فرزند زمانه خود باش

کوتوله‌هایی هستیم بر فراز شانه غول‌ها

پاورقی

۱- دورانت، ویل (۱۴۰۰)، درباره معنی زندگی، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، کتاب پارسه، تهران، ص ۱۰۹.
۲- در دانش جغرافیا و علوم سیاسی به سرزمین ادامه‌داری که دو قاره اروپا و آسیا را در بر می گیرد، اصطلاحا اوراسیا گفته می‌شود.
۳- هراری، یووال (۱۳۹۷)، انسان خردمند، ترجمه نیک گرگین، فرهنگ نشر نو، تهران، ص ۱۵.
۴- دورانت، ویل (۱۳۸۰)، تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، مترجم احمد آرام، ع. پاشایی، امیر حسین آریان پور، علمی و فرهنگی، تهران، ص ۱۵.
۵- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۳)، سیر حکمت در اروپا، البرز، تهران، ص، ۹۸.
۶- طاهری، محمد حنیف و جلالی حامد (۱۴۰۰)، پدران مدرنیته، نگاه معاصر، تهران، ص ۱۴.
۷- نویسنده، شاعر و سیاستمدار فرانسوی که او را به عنوان بنیانگذار رومانتیسم در ادبیات فرانسه می شناسند.
۸- شاعر، منتقد هنری، فیلسوف و نویسنده فرانسوی.
۹- او یکی از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان رمانتیک ایتالیایی بود.
۱۰- فیلسوف، اقتصاددان و حقوقدان اهل ایتالیا.
۱۱- احمدی، بابک (۱۴۰۰)، معمای مدرنیته، مرکز، تهران، صص ۴، ۵.
۱۲- نوری کوتنایی، نظام‌الدین (۱۳۸۵)، مکتبها، سبک‌ها و جنبش‌های ادبی و هنری جهان، زهره، تهران، صص ۶۸۲-۶۸۱.
۱۳- ساندرو، بکولا (۱۳۸۷)، هنر مدرنیسم، مترجم، رویین پاکباز و دیگران فرهنگ معاصر، تهران، ص ۱۶.
۱۴- ساندرو، بکولا، ۱۳۸۷، صص، ۲۹ و ۵۳ و ۵۴.
۱۵- نقاس، شاعر، پیکرتراش یکی از تاثیرگذارترین هنرمندان قرن بیستم در اسپانیا و فرانسه.
۱۶- نقاش فرانسوی و یکی از هنرمندان تاثیرگذار به عنوان کاشف رنگ‌های ناب در نقاشی.
۱۷- لینتن، نوربرت (۱۳۸۳)، هنر مدرن، ترجمه علی رامین، نشر نی، تهران- ص ۱۱.
۱۸- نقاش فرانسوی و رهبر جنبش رئالیسم یا واقع گرایی در نقاشی قرن نوزدهم.
۱۹- نقاش فرانسوی و بنیانگذار امپرسیونیسم.
۲۰- نقاش امریکایی و پیشگام جنبش اکسپرسیونیسم انتزاعی.
۲۱- بانوی رمان‌نویس و فمینیست انگلیسی.
۲۲- نویسنده ایرلندی که برخی معتقد هستند رمان اولیس وی بزرگ‌ترین رمان سده بیستم است.
۲۳- نویسنده برجسته امریکایی و برنده جایزه نوبل ادبیات.
۲۴- آهنگساز و نظریه‌پرداز اتریشی
۲۵- آهنگساز اتریشی و متعلق به مکتب دوم موسیقی وین.
۲۶- آهنگساز روس و یکی از تاثیرگذارترین آهنگسازان سده بیستم.
۲۷- معمار، طراح و شهرساز سوییسی و یکی از اولین پیشگامان معماری مدرن و سبک بین‌المللی.
۲۸- معمار آلمانی - امریکایی و سومین مدیر مدرسه باهاوس.
۲۹- معمار برجسته آلمانی و بنیانگذار مدرسه باهاوس.
۳۰- کهون، لارنس (۱۳۸۷)، از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، تهران، ص ۱۳.
۳۱- همان، صص ۷-۶.
۳۲- فیلسوف فرانسوی
۳۳- نویسنده، فیلسوف، آموزگار و دیپلمات انگلیسی متولد شهر سالزبری انگلستان.
۳۴- همان ص ۱۲.

عکاس - مدرس دانشگاه علم و صنعت ایران

مرور کتاب

قانون و خشونت از نظر آگامبن، اشمیت و بنیامین

الهام عبادتی

کتاب «قانون و خشونت» گزیده مقالاتی از جورجو آگامبن، کارل اشمیت و والتر بنیامین است که توسط گروهی از مترجمان زیر نظر مراد فرهادپور ترجمه و از سوی نشر نی در ۳۶۶ صفحه با شمارگان ۱۰۰۰ نسخه و قیمت ۱۳۸ هزار تومان منتشر شد. مراد فرهادپور در پیشگفتار این اثر آورده است: «اگر معتقد باشیم که ریشه‌شناسی لغات، دست کم در شکل معتدلش، واجد معنا و اهمیتی فلسفی است، آن‌گاه برای درک و توضیح معنای دوگانه، کلمه «سیاست» در توسل به فلسفه چندان تردید نخواهیم کرد. معنای امروزی این کلمه همان قدر روشن و واضح است که تعریف آن تیره و غامض، ولی به هر حال، در نظر اکثر مردمی که امروزه به فارسی سخن می گویند، این کلمه بیانگر شکلی از رابطه با قدرت و حاکمیت است. اگرچه بسیاری هنوز نسبت به اصل و نسب «سیاست» مشکوک‌اند، اما در گذشته‌ای نه‌چندان دور، این کلمه نه فقط بر فرمان راندن، بلکه بر تنبیه و مجازات کردن نیز دلالت داشت. بنابراین، اگر همه معانی کهنه و نو این کلمه را یکجا گردهم آوریم، می‌توان گفت «سیاست» چیزی است که در آن واحد با حکومت و بدن، فرمانروایی و مجازات، یا به تعبیر دقیق‌تر، با قانون و خشونت، سر و کار دارد. تعمق در باب معنای کلمه سیاست و نحوه تحول آن در زبان فارسی نقطه شروع مناسبی برای تبیین مفهوم سیاست، به‌ویژه مفهوم «سیاست غربی» در تحلیل تاریخی- مفهومی جورجو آگامبن است و تا آنجا که به جوهر اصلی برداشت آگامبن از سیاست غربی، یعنی موضوع مرکزی این کتاب مربوط می‌شود، از قضا بهترین کار ادامه همین مسیر است. قانون و خشونت دو قطب یا جوهر طبیعی نیستند که سیاست را بتوان به مثابه فاصله یا خط رابط میان آن دو تعریف کرد، حتا اگر این تعریف به شیوه‌ای دیالکتیکی بر حسب زوج مفهومی شباهت/تفاوت، یا همگرایی/واگرایی توصیف شود. سیاست، در واقع، نه فقط شکافی میان این دو قطب، بلکه اساسا شکاف یا تنش بر سازنده نهفته در درون آن دو است. بدون اعمال خشونت سازمان یافته که نهایتا مبتنی بر توانایی کشتن و اعمال خشونت جسمانی است -هیچ قانون و حکومتی بر جای نمی‌ماند؛ به همین ترتیب، هر نوع اعمال خشونت فردی و گروهی نیز جویای آن است که به قانون بدل شود و الگو و مبنای آن همان خشونت اجتماعی مشروع و رسمیت یافته است.» در ادامه همین پیشگفتار آمده است: «سه متن اصلی کتاب حاضر که جملگی مستقیما پیوند قانون و خشونت را تحلیل می کنند، عبارتند از: «منطق حاکمیت» (آگامبن، کل بخش اول هوموساکر، به‌استثنای فصل «شکل قانون»)، مفهوم امر سیاسی (رساله اشمیت) و «نقد خشونت» (بنیامین). دومتن آخر، فی‌الواقع، مفاهیم، مضامین و ایده‌های اصلی پروژه فلسفی سیاسی آگامبن را فراهم می‌آورند. چنان که گفتیم، در نظر اشمیت، سیاست چیزی نیست مگر تصمیم‌گیری فرد حاکم در وضعیت استثنایی؛ یا به عبارت دیگر، کنش ناب ترسیم یک مرز در فضایی تهی -همان فضای استثنایی برخاسته از تعلیق هر گونه قانون- به قصد مشخص ساختن قلمرو حاکمیت و ایجاد تمایز میان درون و برون، خودی و غیرخودی و نهایتا دوست و دشمن. از این رو، گرد آمدن گروهی از آدمیان در قالب یک گروه یا ملت واجد حاکمیت سیاسی در تقابل با سایر گروه‌ها، و امکان وقوع جنگ، مضمون اصلی «مفهوم امر سیاسی» است.» آگامبن در قسمتی از کتاب با عنوان منطق حاکمیت درباره پادوکس حاکمیت توضیح داده است: «پارادوکس حاکمیت عبارت است از این واقعیت که حاکم، در آن واحد، درون و بیرون نظام قانونی است. اگر حاکم حقیقت همان کسی است که نظام قانونی قدرت اعلام وضعیت استثنایی و در نتیجه قدرت تعلیق اعتبار خود نظام را بدو اعطا می کند، آنگاه حاکم بیرون از نظام قانونی معتبر است و با این حال بدان تعلق دارد، زیرا تصمیم‌گیری در این مورد که آیا قانون اساسی باید در کل تعلیق شود، بر عهده اوست.» این نکته خاص که حاکم «در آن واحد درون و بیرون نظام قانونی است تاکید از من به هیچ‌وجه بی‌اهمیت نیست: حاکم، که واجد قدرت قانونی تعلیق اعتبار قانون است، قانون خود را بیرون از قانون جای می‌دهد. این بدان معناست که پارادوکس حاکمیت می‌تواند به شکل زیر نیز صورت‌بندی شود: «قانون بیرون از خودش است»، یا: «من، شخص حاکم، که بیرون از قانون‌ام، اعلام می کنم که هیچ چیز بیرون از قانون نیست.» در بخشی دیگر از کتاب که درباره امر سیاسی است آمده است: «امر سیاسی می‌تواند مایه و توان خویش را از متنوع‌ترین جد و جهدهای بشری اخذ کند، از انواع برابر نهادهای دینی، اقتصادی، اخلاقی و غیره. امر سیاسی جوهر خود را وصف نمی کند، بلکه تنها به شدت و حدت تجمع یا تفرقه انسان‌هایی اشاره دارد که انگیزه‌های‌شان برای باهم ماندن یا از هم جدا شدن ممکن است دینی، ملی (به معنای قومی یا فرهنگی آن)، اقتصادی یا از نوع دیگر باشند؛ این انگیزه‌ها می‌توانند در زمان‌های مختلف به ائتلاف‌ها و جدایی‌های مختلف دامن بزنند. دسته‌بندی دوست دشمن واقعی به لحاظ وجودی آن چنان قوی و قاطع است که برابر نهاد غیرسیاسی، به محض بدل شدن به برابر نهاد سیاسی، انگیزه‌ها و معیارهای مطلقا مذهبی، مطلقا اقتصادی و مطلقا فرهنگی سابقش را کنار می‌زند و آنها را تابع شرایط و نتایج وضعیت سیاسی موجود می‌سازد. در هر حال، آن دسته‌بندی‌ای همواره سیاسی است که رو به سوی این حادترین امکان دارد. از این روی، این دسته‌بندی همواره همان دسته‌بندی بشری تعیین کننده است، یعنی همان موجود سیاسی. اگر چنین موجودی اصلا وجود داشته باشد، همواره همان موجود قاطع و تعیین کننده است و از آن حیث حاکم است که تصمیم‌گیری درباره وضعیت بحرانی و اضطراری، حتا اگر استثنا باشد، همواره بی‌رو برگرد بر عهده آن است.»